

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در مباحث اخبار علاجیه متعرض روایاتی که ایشان شدند شدیم، یکی از روایاتی که در مانحن فیه هست روایتی است که مرحوم شیخ در تهذیب از کتاب نوادر الحکمة، عرض کردیم کتاب نوادر الحکمة، زیاد گفتیم دیگه، از کتاب های بسیار معروف در قم در قرن سوم است و در اختیار مرحوم شیخ و کلینی و صدوق، هر سه بزرگوار کتاب در اختیارشان بوده و به لحاظ شهرت کتاب مشهوری است. خود شخص هم شخص معروفی است، لکن به لحاظ ارزش عرض کردیم به لحاظ قیمت ارزش و ارزیایش در درجات مثلا دو و سه یا حتی ممکن است تا چهار قرار بگیرد، خودش فی نفسه ثقه و جلیل القدر است لکن به خاطر این که از ضعفا و از مراسیل نقل می کند مشکلات دارد.

اصولا ایشان خودش جزء مشایخ حساب می شود لکن عرض کردم حالا اگر یک فرصتی پیش آمد توضیح می دهم، اصولا آن چه که معلوم می شود مشایخ در آن زمان دو جور بودند. مشایخی بودند که اگر مطلبی را می گفتند دیگه قابل قبول بود، روی آن مناقشه نمی شد که مثال بارزش فرض کنید ابن ولید یا ابن نوح استاد نجاشی بود و عده از مشایخ هم بودند جزء شیوخ بودند، جزء بزرگان حدیث بودند لکن باز حدیثشان قابل مناقشه بود، قابل بحث بود مثل همین شخص محمد ابن احمد ابن یحیی و لذا مرحوم ابن ولید مقدار زیادی از روایات ایشان را استثنا کرد. این استثنا علامت این است که ایشان جزء مشایخ درجه یک نیست، مشایخی که یتلقى عنهم بالقبول. عن محمد ابن احمد سیاری که عرض کردم احمد ابن محمد باشد، حالا شاید نسخ تهذیب مثلا غلطی داشته است. عن علی ابن اسباط قال قلت له، اسم نبرده لکن مراد در این جا حضرت رضا سلام الله علیه است. طبعا سند ضعیف است، مصدرش هم خیلی مصدر! اصولا روایات سیاری جزء موارد استثنا هم هست یعنی مواردی است که ابن ولید استثنا کرده است و انصافا هم درست است یعنی انصافا شخص عجیب و غریبی است.

يحدث الامر من امرى لا أجد بدا من معرفته و ليس فى البلد الذى انا فيه أحد استفتيه من مواليك، قال فقال ائت فقيه البلد إذا كان ذلك فاستفتته فى امرک فإذا أفتاک بشئ فخذ فخذ بخلافه فان الحق فيه

قبول چنین روایتی بسیار بسیار مشکل است، وجود سیاری هم که خودش اشکل مشکلات است. توضیحات بیشتر راجع به سند و خود سیاری و آثار ایشان خیلی شرح طولانی دارد.

بعد ایشان فرمودند که در کتاب وسائل این را از کتاب برقی نقل کرده لکن در کتاب چیز نیست، راست هم هست. این در کتاب تهذیب. مرحوم شیخ صدوق این روایت را در علل الشرائع آورده، حالا اگر ایشان همین طور که آوردند، اگر آن طوری که ایشان نقل کردند درست باشد چون من به خود علل الشرائع مراجعه نکردم.

حدثنا علی بن أحمد

من چند بار عرض کردم این علی ابن احمد از مشایخ صدوق است، عرض کردم مشایخ نه به آن معنا، به این معنا که صدوق از ایشان روایت کرده است و طبیعتاً ایشان را نمی شناسیم، علی ابن احمد را الان نمی شناسیم. عرض کردیم گاهی اوقات ما به اصطلاح می گوئیم حدیث ضعیف است یا کذا، لکن نکات فنی دیگری دارد، این را اشتباه نکنید یعنی ممکن است ما روی ضوابطی که داریم قبول نکنیم اما این ها نکات فنی دارد. نکته فنی این شخص این است که ایشان نوه برقی است، این احمد ابن عبدالله، به اصطلاح این جزء میراث های علمی است. بعضی خاندان ها هستند میراث های علمی دارند، این ها میراث های خاندان برقی است لذا ما که نمی گوئیم نمی شناسیم به لحاظ وثاقت و اعتماد و اینهاست. صدوق که اعتماد کرده به خاطر این که از پدرانش از جدش نقل می کند، این علی ابن احمد در این جا در علل الشرائع به همین مقدار آمده، نمی دانم در علل الشرائع همین است یا نه؟ اضافه ای نکرده اما در کتاب عیون اخبار الرضا این طور دارد: حدثنا علی ابن احمد ابن عبدالله ابن احمد ابن ابی عبدالله برقی. این نوه پسر برقی پسر است، نوه پسرش است. علی ابن احمد ابن عبدالله، این عبدالله پسر خود برقی است.

به استثنای خود برقی این پسر و نوه ها را نمی شناسیم، کلا اینها را آشنایی نداریم لکن عرض کردم این نشناختن ما یک مطلب است، اعتماد صدوق، حالا اعتماد هم به معنای این که مصنف بوده و می خواسته نقل بکند. نکته این است که گاهی اوقات برای شما محل شبهه می شود که چطور با این که ما هیچ آشنایی نداریم صدوق همچین کاری می کند؟ عرض کردیم غیر از این مورد هم داریم، مواردی داریم که خاندانی است. از یک خاندانی نقل کردند. صدوق از این کار دارد و اختصاص به این جا دارد.

علی ای حال علی ابن احمد، فقط این جا دارد عن احمد ابن ابی عبدالله، نمی دانم در علل الشرائع هم هست یا نه؟ این نوه پسر برقی از جد اعلایش نقل نمی کند، عادتاً افتاده، خرابی دارد. خود سند خرابی دارد.

علی ای حال غرضم نکته ای که گاهی صدوق رحمه الله مطالبی را نقل می کند که برای ما تعجب آور است و این خیلی تعجب دارد. عن أحمد بن أبي عبد الله دارد که خیلی عجیب است، به هر حال ایشان از جدش نقل می کند، عادتاً از جد اعلا، جد خودش نه، جد پدرش. عادتاً از جد پدرش نقل نمی کند.

البته آن جا هم دارد که عن علی ابن اسباط، قال قلت له یعنی عن الرضا علیه علیه السلام، در این جا وقتی ما می گوئیم نمی شناسیم یعنی چون می دانیم حالا یک شخصی از خاندان برقی بوده لکن احتمالاً ایشان خیلی اهل اطلاع نبوده، این روایت مال برقی نیست، این روایت مال سیاری است. ایشان عن احمد ابن ابی عبدالله عن علی ابن اسباط. حدیث بعدی که در این جا دارد در عیون اخبار الرضا است، بعدی نیست، همین سند است، شماره خاصی ندارد.

دارد که حدثنا علی ابن احمد ابن، إلی آخره، الان خواندم و دیگه نمی خواهد بخوانم. ایشان را نمی شناسیم. عرض کردیم نوه پسر برقی است، آن هم برقی پدر نه، برقی پسر. برقی پدر اسمش محمد است، برقی پسر اسمش احمد است. ایشان نوه پسر برقی است. از مشایخ صدوق است یعنی صدوق از ایشان نقل می کند.

و محمد ابن موسی برقی، ایشان را که کلا نمی شناسیم اما احتمالاً شاید از خاندان ایشان باشد.

و محمد ابن علی ماجیلویه

راجع به ایشان یک صحبت هایی هست که باز خیلی طولانی است، باید جای دیگه صحبت بشود، توثیق واضحی ندارد، بیشتر این جهت که جزء مشایخ صدوق است. عرض کردم مرحوم صدوق ۲۴۰، ۲۵۰ تا استاد مجموعاً برای ایشان ذکر شده. ۱۲ تا ۱۵ تا می شود با خیلی این طرف و آن طرف شواهد درست کرد که یکیش هم همین محمد ابن علی ماجیلویه است، یک مشایخ مشهور دارد، یک مجاهیل دارد، یک مجاهیل اهل سنت زیاد دارد

و محمد بن علی بن هاشم

اگر این علی ابن هاشم منصرف به علی ابن هاشم معروف بشود این پسرش است، ایشان را هم نمی شناسیم. این محمد ابن علی ابن هاشم. لکن چون پدرش از بزرگان قم است شاید صدوق از ایشان نقل کرده است.

و علی بن عیسی المجاور

ظاهراً مجاور به مسجد کوفه، صدوق از ایشان دارد. صدوق غیر از این مورد از ایشان دارد و به نظرم صدوق توسط ایشان از ابن عقده نقل می کند.

رضی الله عنهم

عرض کردم جاهایی که صدوق ترضی کرده گفتند علامت وثاقت است. عرض کردیم بین ترضی و وثاقت رابطه ای نیست، اگر گفت خدا رحمتش کند معنایش این نیست که ثقه است، بین ترضی و بین وثاقت رابطه ای نیست. بله رابطه ای که هست بین ترضی و تشیع است چون ایشان زیاد اساتید اهل سنت دارد یعنی این قدر زیاد که شاید نزدیک دویست تا، ۱۸۰ تا از این مشایخ از سنی ها باشند و از سنی های مجهول است که خود سنی ها هم نوشتند، کلاً مجهول است. رضی الله عنهم دلالت بر تشیع می کند، این را قبول داریم.

قالوا حدثنا علی بن محمد ماجیلویه

این درست است، این از مشایخ کلینی است، کلینی به عنوان علی ابن محمد نقل می کند. علی ابن محمد مراد همین ماجیلویه است، حالا شرح این مطلب که این چکاره است احتیاج به شرح دیگری دارد. عرض کردیم ماجیلویه اینها جزء خاندان های ایرانی هستند. ماجیلویه،

در سابق ماه را ماج می گفتند، هاء که در لغت فارسی باشد مثل روزنامه و روزنامج، این اصطلاح بوده که هاء تبدیل به جیم می شده. ماه گلوویه بوده، البته عرض کردم ضبط صحیحش ماجیلویه باید باشد لکن ماها ماجیلویه می خوانیم. این هم سیبویه باید باشد، بویه باید باشد، احتمال بسیار قوی، کتاب هم در این جهت نوشتند، اسمای مختوم به ویه، احتمال بسیار قوی ویه و اوویه در لغت فارسی قدیم یاء نسب بوده، ماجیلویه یعنی ماه گلوویه، ماه که ماه است و گل هم به معنای سرشت و طینت است یعنی کسی که قمری الطینة است، چیزی شبیه این است.

عن أحمد بن محمد بن خالد

این ماجیلویه از خاندان برقی از طرف مادر است. عرض کردم یک شرحی دارد که حالا حالش را هم نداریم.

یکی از حضار: ارتباط این دو ماجیلویه چیست؟

آیت الله مددی: ایشان پسرش است. پدر استاد کلینی است، پسر استاد صدوق است. علی ابن محمد استاد کلینی است، پسرش محمد ابن علی استاد صدوق است.

عن أحمد ابن محمد ابن خالد، این برقی است.

عن أحمد بن محمد السیاری

دقت بکنید در آن سند این طور بود، حدثنا علی ابن احمد عن احمد ابن ابی عبدالله، عن علی ابن اسباط، عرض کردیم غلط است، سند سقط دارد و شاید هم سقط هم به خاطر همین نوه پسری بوده. حالا به هر حال نمی دانیم.

پس این روایت در یک سند آمد که برقی مستقیم از علی ابن اسباط نقل می کند، غلط است، برقی توسط سیاری از علی ابن اسباط نقل می کند، طبقه اش هم باید همین طور باشد. علی ای حال اسانید تصحیح بشود. در تهذیب محمد ابن احمد سیاری است این غلط است، صحیحش احمد ابن محمد سیاری است. در کتاب علل الشرائع علی ابن احمد عن البرقی عن علی ابن اسباط این هم غلط است، صوابش احمد ابن محمد است، سیاری عن علی ابن احمد، این که در عیون آمده درست است. این که در عیون اخبار الرضا آمده درست

است و ایشان به چند واسطه یعنی به چند راه، ما اصطلاحاً این ها را بیشتر ممکن است تحدیث باشد و ممکن است نسخه باشد یعنی از چند نسخه از کتاب برقی نقل می کند، ببینید یکیش علی ابن احمد بود، یکیش هم محمد ابن موسی بود، سه تا، محمد ابن علی ابن هاشم چهار تا، علی ابن موسی مجاور پنج تاست. از پنج نسخه از کتاب برقی نقل می کنند و انصافاً عرض کردیم تمام این مشایخی که ایشان نوشتند تمام اینها جزء مشایخ مجهولند. شاید در این مجهول ها آنی که بشود یکمی با آن ور رفت همان محمد ابن علی ماجیلویه است، بقیه شان خیلی ارزش علمی ندارند اما به هر حال نشان می دهد که طرق متعدد داشته است و طبیعتاً.

یکی از حضار: علی ابن عیسی مجاور کیست؟

آیت الله مددی: عرض کردم مثل این که مجاور کوفه بوده. این را مرحوم صدوق جاهای دیگر هم دارد، به نظرم از ابن عقده نقل می کند، علی ابن عیسی المجاور رضی الله عنه عن احمد ابن محمد، در ذهنم این طور است. نمی شناسیم. شاید این هم ولو این که مجهول باشد یکمی بهتر باشد.

به هر حال روایاتی است که سیاری، واقعا وضع عجیب غریب دارد، آدم گاهی شبهه می کند که این شخص خیلی جعال و وضاع و آدم خطرناکی بوده. این یک کتابش را اخیراً چاپ کردند و تا حالا هم چاپ نشده بود. البته اولین نشر کتاب ایشان متأسفانه توسط مرحوم حاجی نوری است، در این فصل الخطاب ایشان نسخه ای از این را و نسخ کتاب هیچ کدامش قدیمی نیستند، شاید قدیمی ترین نسخه اش ۹۸۹ است، تمام بعد از هزارند. این کتابی را که این معاصر چاپ کرده که از یهودی هاست چاپ کرده و معروف هم به کار در میراث های شیعه است به اسم القرائات یا التحریف و التنزیل، این همین کتابی است که در تحریف قرآن ایشان نوشته است و مرحوم حاجی نوری متأسفانه این کتاب را ترویج کردند و پخش کردند، اخیراً هم که چاپ شد. البته زحمت هم کشیده، خیلی زحمت زیادی کشیده، البته باطل.

حدیثنا علی ابن اسباط، قال قلنا للرضا علیه السلام. علی ای حال آدم وقتی که کتاب را می خواند اگر مال ایشان باشد، چون نسخ قدیم ندارد شبهه جعل هم توش هست. واقعا از عجایب است یعنی از الحمد لله تحریف دارد تا قل هو الله، حالا قل هو الله سه تا آیه، چهار تا

آیه بیشتر نیست. در همان هم تحریف دارد. این هم از عجائب است. از اول قرآن، فقط معوذتین ندارد و إلا از اول قرآن، آن وقت سوره سوره هم هست، سوره بقره و سوره کذا. سوره سوره هم هست.

یکی از حضار: اختلاف قرائت که تحریف نیست.

آیت الله مددی: نه اختلاف قرائت ربطی ندارد. مثلاً قل هو الله احد، الله کذا و الله الصمد، یک چیز اضافی دارد. کتاب را دارم و دیدم اما در ذهنم نمانده است.

علی ای حال این حدیث قابل قبول نیست و اصولاً اصلاً تصورش خیلی مشکل است. ما خوشبختانه از امام رضا علیه السلام در این جهت روایت داریم و همچنین چیزی هم وجود ندارد. این اولاً.

ثانیاً حدیث ربطی به تعارض ندارد. من نمی فهمم چرا ایشان در باب تعارض آوردند، اصلاً ربطی به اخبار علاجیه ندارد. می گوید من حکم را نمی دانم. می گوید برو از فقیه بلد سوال بکن هر چه گفت خلافتش را عمل بکن، ربطی به تعارض دارد، اصلاً چه ربطی به تعارض روایت اهل بیت دارد؟ خیلی برای ما تعجب آور است که چرا این حدیث را؟! خیلی عجیب است. مخصوصاً آقای بروجردی قدس الله نفسه، خب ایشان یک مقدار راجع به تاریخ حدیث و آن فضائی که حدیث صادر شده اطلاعات خاصی داشتند رضوان الله تعالی علیه. علی ای حال این حدیث هم مثل بعضی از احادیثی که اشاره کردیم هیچ ربطی به تعارض ندارد.

از احادیث دیگری که در این جا هست شماره ۳۱ تهذیب، البته معلوم است من فقط به مقداری که احادیث روشن بشود و خیلی وارد بحث رجالی به آن معنا نمی شویم چون جایش این جا نیست.

یکی از حضار: این جا روایت نمی خواهد بگوید که شما وقتی روایتی را از ما شنیدید و تعارض کرد.

آیت الله مددی: توش از ما شنیدید ندارد، می گوید بلد نیستیم، می گوید برو از آن فقیه پیرس مخالفش را بگیر.

یکی از حضار: شاید منظورش خذ بما خالف العامة باشد.

آیت الله مددی: بحث این نیست، می گوید من بلد نیستم، مخالفت عامه جایی است که دو تا روایت باشد که یکیش موافق و یکی مخالف عامه باشد. می گوید اصلاً من بلد نیستم، چه ربطی به تعارض دارد؟ نه سرش و نه ذیلش هیچ قسمتش ربطی به تعارض ندارد و اصلاً بوی تعارض کلاً ندارد. چرا ایشان آورده را نمی دانم.

به هر حال کارش خوب بود که ما یک مقدار مشایخ صدوق را برایتان شرح دادیم و إلا این روایت هیچ نکته فنی مربوط به بحث ما نداشت.

یکی از حضار: ادامه اش فاذا افتاک بشیء فخذ بخلافه.

آیت الله مددی: افتاک حدیث نیست. فتوا چه ربطی به حدیث ندارد، به هر حال ما که سر در آوردیم، حالا هو اعلم بما سند، علی ای حال احترام بزرگان را حفظ می کنیم لکن ظاهراً ربطی به تعارض ندارد.

حدیث شماره ۳۱ مرحوم شیخ طوسی منفرداً از ابن سماعه، عرض کردیم ایشان حسن ابن محمد ابن سماعه از بزرگان واقفیه است، فقیهی است و ثقه و جلیل القدر لکن خیلی متعصب است، عرض کردیم مقدار زیادی از روایات ایشان توسط شاگردش حمید ابن زیاد به ما رسیده است که کلینی نقل می کند و چند مرتبه در همین بحث ها عرض کردیم که مرحوم صدوق نه از ایشان و نه از حمید. حدیث خیلی کم نقل می کند یا شاید هم در فقیه ندار اما مرحوم شیخ طوسی یک مقدار از احادیثش را از راه کلینی آورده. خود ایشان هم کتاب ابن سماعه پیشاش بوده، مستقلاً هم نقل می کند، علی ای حال ایشان به لحاظ عقائدی جزء منحرفین حساب می شود اما به قول خودشان در واقفیه جزء بزرگان واقفیه است.

من چند دفعه عرض کردم ابن حمید ابن زیاد متوفای ۳۱۰ است، ما بزرگترین شخصیتی که در واقفیه به لحاظ علمی و حدیثی و حتی رجالی، حمید ابن زیاد کتاب در فهرست هم دارد. با این که فهرست عادتاً مال قم است. ایشان هم که در کوفه بوده فهرستی داشته که عادتاً متناسب با کوفه نبوده.

به هر حال نجاشی هم نقل می کند، شیخ هم نقل می کند، یکی از منابع کتب فهرستی ما خود مرحوم نجاشی اسم کتابش را رجال گذاشته، اما یکی دو مورد در خلال کتاب می گوید ذکره حمید فی فهرسته، نمی دانیم حالا همین فهرست با رجال پیش ایشان یکی بوده یا دو تا بوده. علی ای حال یکی از منابع این دو تا کتاب فهرست حمید است و آدم خیلی تندی نقل نشده.

به هر حال بزرگترین شخصیت علمی واقفیه که ما از حیاتش خبر داریم این شخص است یعنی ما بعد از ۳۱۰ بعد از فوت ایشان در میان واقفیه شخصیتی مثل ایشان دیگه نمی شناسیم یعنی می خواهم بگویم علامات افول واقفیه، یک مدتی خب داشتند، آثار علمی داشتند، کار داشتند لکن بعد از حمید ابن زیاد ما دیگه شخصیت علمی در میان واقفیه نمی شناسیم. ۳۱۰، این هم تقریباً زمان افول واقفیه ابن سماعه، ایشان ابتدا کرده به ابن سماعه

عن الحسن ابن ایوب. حسن ابن ایوب را نمی شناسیم، نجاشی گفته له کتاب اصیل، اصیل ظاهراً اصل، شیخ گفته له اصل.

به هر حال ایشان دارای اصل هست و این هم خیلی تعجب آور است، حالا یک حسن ابن ایوب دیگری است نمی دانیم. به هر حال فعلاً ایشان را نمی شناسیم. من در ذهنم بود که این حدیث معتبر است. حالا امروز که مراجعه کردم حسن ابن ایوب مشکل دارد، نکات رجالی جای خودش.

عن ابن بکیر، احتمالاً ایشان یا فطحی باشد، واقفی باشد یا یک شبه غلوی داشته باشد، جزء غلات باشد. علی ای حال احتمالش هست با نگاه کردن به روایاتش احتمالش هست.

من سابقاً عرض کردم که یک مقداری از واقفیه تمایلات غلو دارند، البته غلو سیاسی

عن الحسن ابن ایوب عن ابن بکیر

چون من نکاتی را عرض می کنم که جای دیگه نوشته نشده اقلای این جا گفته بشود. این نکات ممکن است چند کلمه باشد اما خیلی شرح دارد.

عن ابن بکیر که از بزرگان فطحیه است.

عن عبید ابن زرارہ

این پسر زرارہ معروف است.

یکی از حضار: تعلیق دارد، چطوری تهذیب از حسن ابن ایوب شروع کرده؟

آیت الله مددی: شاید قبلش ابن سماعه باشد، به تهذیب نگاه نکردم

عن عبید ابن زرارہ، ایشان پسر عموی بکیر است چون بکیر برادر زرارہ است. عبدالله ابن بکیر پسر برادر زرارہ است. عرض کردیم

مرحوم زرارہ شواهد تایید نمی کند که در فقه کتاب نوشته باشد، شواهد تایید نمی کند. نسبت داده شده که ثابت نیست، روشن نیست.

اما چند تا شاگرد معروف دارد که آثار ایشان را نوشتند و تدوین کردند، یکیش همین پسر برادر ایشان ابن بکیر است، عبدالله پسر برادر

ایشان است عن عبید، پسر عموی خودش می شود. عبید ابن زرارہ پسر عموی ابن بکیر است.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما سمعت منی یشبه قول الناس فیہ التقیة و ما سمعت منی لا یشبه قول الناس فلا تقیة فیہ.

این روایت، من تا حالا در ذهنم بود سند معتبر است. حالا نمی دانم شاید به خاطر له اصل مثلاً خیال کردم. الان که مشکل دارد، حسن

ابن ایوب مشکل دارد.

یکی از حضار: اصلاً تعلیق هم نیست

آیت الله مددی: حالا شاید نسخه ای که دارد فرق می کند.

یکی از حضار: قبلش دارد که و استدلل الحسن،

آیت الله مددی: بله، شاید از همین گرفته است.

علی ای حال ما جای دیگه هم که روایت حسن ابن ایوب را داریم ابن سماعه ازش نقل می کند. این را جای دیگه هم داریم.

علی ای حال کیف ما کان، این حدیث مضافاً به این که هیچ شائبه ای احتمال ندارد توش تعارض باشد من نمی دانم چه ربطی به تعارض

دارد. کلامی است که امام سلام الله علیه در نسبت به عبید ابن زرارہ می فرمایند که ما سمعت منی ما یشبه قول الناس فیہ التقیة، این

اولا ربطی به بحث تعارض ندارد. اصولا این جور روایات هیچ ربطی به بحث حجیت ندارد، این اشتباه شده است. حجیت یعنی ما، الان روبرو با یک روایتی می شویم، کلینی از فلان و از فلان. این جا امام می فرماید ما سمعت منی، از من شنیدی، این جا که جای حجیت نیست، اصلا موضوعش حجیت نیست، دقت کردید که اشتباه از کجا پیدا شده؟ این ها خیال کردند امام صادق به عبید ابن زراره گفت ما سمعت منی یعنی من آنی را که در کافی دیدم، خب چه ربطی به آن دارد؟! این دو تا را خلط کردند مشکلات زیادی درست کرده است. این حدیث ناظر به سخنی است که عبید از خود امام شنیده است. این جا دیگه بحث حجیت نیست، از خود امام شنیده. اصلا نمی گیرد، ما سمعت منی نمی گیرد، موضوعش که این است.

این مناقشه چون تا حالا گفته نشده، اصلا این روایات موضوعا از ما نحن فیه خارج است، این اصلا موارد علم است، موارد حجت نیست، ما بحثمان در موارد حجت است، دو تا حجت، نکته فنی روشن شد؟ دو تا حجت با هم تعارض دارند چکار بکنیم؟ این می گوید تو از من شنیدی، این دیگه حجت هم ندارد. ما سمعت منی، اصلا موضوعش ما سمعت منی است. من اگر در کافی حدیثی را دیدم می گویم سمعته عن ابی عبدالله؟ اصلا به نظر ما نه این که فرض تعارض توش نشده است. امام ضابطه می دهد که اگر من صحبتی کردم چون عرض کردم اما و این تقیه یک تقیه خاصی است، عرض کردم از ۱۱۴ که رحلت امام باقر است تا ۱۲۱ وضع شیعه وضع خاصی بود، ۱۲۱ قیام زید است، باز وضع شیعه به هم خورد که مثلا چرا امام ساکت است، قیام بکنند، بنی امیه چنین و چنان. تا ۱۳۲ که زوال بنی امیه است. خب در این زمان ۱۱ سال است که حتما شیعه خدمت امام رسیدند، طبیعتا سنخ صحبت و کلام عوض می شود. ۱۳۲ هم ابوالعباس سفاح آمد، بنی عباس آمدند. عرض کردم ابوالعباس سفاح کاری به مخالفین خودش در داخل نداشت، بیشتر با بنی امیه و سفاح یعنی خون ریز، خونخوار. چون خیلی از بنی امیه کشت، حتی به شام رفت و قبر عده ای از خلفای بنی امیه را در آورد و استخوان هایش را آتش زد، به خاطر این کار به سفاح معروف شد. چهار سال بود. خب طبیعتا این زمان، تصادفا مثل معلی ابن خنیس همان سال اول سفاح است. دست یک شرطی کشته شد معلی ابن خنیس، این سال اول است.

.....

معلى ابن خنيس قطعاً جزء خط غلو سياسى است، آدم خاصى است به هر حال، كوفه بوده، بزاز بوده، ول كرده و به مدينه آمده و در خدمت حضرت بوده. اين در همان سال اول سال ۱۳۲ به دستور آن والى مدينه، به حسب ظاهر شرطى خودش كشت، بعداً معلوم شد كه والى پشت سر قصه است. تا ۱۳۶، از ۱۳۶ منصور دوانيقى است تا ۱۴۸ كه دوران شدت بر امام صادق است و بلكه عرض كردم منصور بيشتر داخل را، همان ابومسلم خراسانى كه اين همه براى اين ها زحمت كشيد، خون دل خورد، او را كشت و إلى آخره. احتمالاً ابوحنيفه را هم مى گویند، چون ابوحنيفه را زندان كرد، حالا مى گویند در زندان شلاق زد و اينها. به هر حال شديدترين، خود همين ابوالخطاب كه گفتيم قيام مسلحانه كرد اين زمان منصور است. خود محمد نفس زكيه كه قيام مسلحانه كرد زمان منصور است.

على اى حال من نمى خواهم، اين زمان منصور يك حالت خاصى است، اصلاً معتقدند بنى عباس اين حكومت طولانى را كردند به خاطر منصور بود. چون منصور خيلى ظواهر شريعت را به دقت مراعات مى كرد، خيلى هم در امور مالى محاسب بود. دوانيق يعنى اين ديگه، يعنى فلس فلس حساب مى كرد، چون محاسبه مى كرد، دائق همان كلمه دانگ فارسى است، هر درهم ۶ دائق بود. حتى به مقدار فلس فلس هم محاسبه مى كرد، ريال ريال، قران قران حساب مى كرد. لذا معروف به دوانيقى شد و فوق العاده است. در اين كتاب تاريخ طبرى دو تا نامه از منصور به پسرش مهدى عباسى هست. خيلى عجيب است، آن نامه ها را اگر آدم نگاه بكنند در يكيش مى گويد من از وقتى كه متصدى خلافت شدم يك شب خواب راحت نداشتم، تو بايد مرتب مواظب مملكت شدى، آن نامه عجيبى است، در تاريخ طبرى در اول مهدى عباسى نامه منصور خطاب به ايشان است.

على اى حال كيف ما كان از بحث خارج نشويم. امام چون در شرايط مختلف بودند. اجمالاً روشن شد، امام مى فرمايد خب حالات من مختلف است، شرايط مختلف است، اگر ديدى كه يك چيزى را شبیه اينها مى گويم در آن تقيه است. اين چه ربطى به تعارض دارد؟ چه ربطى به ما دارد؟ ما كه الان با حجت بحث مى كنيم.

يكى از حضار: سماع با واسطه را چرا شامل نشود؟

آيت الله مددى: نمى گيرد، خلاف ظاهر است.

بعد ما سمعت من می توانم با واسطه بگویم که قول امام صادق. خب این اول کلام است. حضرت رضا با یک واسطه خیلی کم فرمود دروغ گفتند، این ها جعل کردند. حضرت رضا فرمود، علی ای حال این یکی را هم بنده ملتفت نشدم و العلم عند الله سبحانه و تعالی.

روی سماعه ابن مهران، به یک مناسبتی عرض کردم احتجاج طبرسی در جلد ۲ به یک مناسبتی روایات علاجیه را آورده است. شاید عرض کردم تا آن جایی که من می دانم و علم من است، شاید نخستین کسانی که روایات علاجیه را آوردند، اخبار علاجیه را آوردند و بررسی کردند به یک مناسبت همین احتجاج طبرسی است، طبرس معرب کلمه تفرش است، همین نزدیکی بین آشتیان و قم است. طبرس و تفرش مال طبرستان نیست، آن را طبری می گفتند. علی ای حال ایشان مال تفرش بوده و انصافا هم مرد ملایی است.

روی سماعه ابن مهران. این اگر آقایان وقت داشتند جلد ۲ همین که ایشان صفحه اش را این جا گذاشته، در این جلد ۲ ایشان اخبار علاجیه را آورده. عرض کردم تا آن جایی که من می دانم، نمی خواهم وارد بحث بشوم. اولین کسانی که اخبار علاجیه را آوردند که در ح یثین متعارضین چکار بکنیم جناب مستطاب طبرسی است.

روی سماعه ابن مهران سالت ابا عبدالله قلت یرد علینا حدیثان واحد یامرنا الاخذ به

حالا نسخ در این جا مختلف است.

و الآخر ینھانا عنه،

ببینید دقت بکنید این جا مختلفان هم ندارد. متعارضان که ندارد.

واحد یامرنا الاخذ به

این نه این که اخذ به آن حدیث بعید است، مراد مضمون حدیث باید باشد.

قال لا تعمل بواحد منها حتی تلقی صاحبک فتساله عنه. قال قلت لآبد من أن نعمل بأحدهما، قال خذ بما فيه خلاف العامة

این را گفتند اولاً به این روایت تمسک به توقف کردند، لا تعمل بواحد منهما حتی تلقی صاحبک فتسال عنه. بعد فرمود که لابد خذ بما

فيه خلاف العامة

این حدیث تصویرش خیلی مشکل است، البته ایشان مرحوم آقای طبرسی این حدیث را مرسلا نقل فرمودند در این کتاب احتجاج و توضیحاتش را سابقا عرض کردیم در این جامع احادیث که دست من هست صفحه ۳۲۲ را می خوانیم. همین حدیث بعینه در صفحه ۳۱۱ آمده است. خوب بود مرحوم آقای بروجردی پشت سرش ذکر می کردند یعنی شماره ۷ این حدیث که الان برای شما خواندم شماره ۳۲ است. خوب بود به جای شماره ۳۲ پشت سر حدیث ۷ را ذکر می کردند، خوب تصور کردند دو تا حدیث است. این حدیث را مرحوم کلینی در کافی دارد. چون عرض کردم کلینی هم باب اختلاف احادیث دارد اما این که کیفیت جمع را جای خاصی ندارد. طبرسی دارد. علی ابن ابراهیم عن ابیه عن عثمان ابن عیسی و الحسن ابن محبوب جمیعا عن سماعة عن ابی عبدالله علیه السلام.

حدیث سماعه است دیگه.

سألته عن رجلٍ اختلف علیه رجلان من اهل دینه فی امرٍ کلاهما یرویه احدهما یامر باخذه

نه یامرنا الاخذ به.

و الآخر ینهاه عنه. این احدهما ظاهرا همان کسی که حدیث را آورده، نه خود مضمون حدیث. دو تا فقیهیند که اختلاف دارند. هر دو فقیه هم از احادیث گرفتند. ظاهر این حدیث این است. این اگر باشد اختلاف فقهاست نه اختلاف روات، باز ربطی به ما نحن فیه ندارد

کیف یصنع فقال یرجئه حتی یلقى من یخبره فهو فی سعة حتی یلقاه

خیلی به آن می خورد، اگر حدیثی را که مرحوم احتجاج نقل کرده همین باشد دخل و تصرف کرده است انصافا.

و فی روایة أخرى بأیهما اخذت من باب التسلیم وسعک.

این حدیث هم از منفردات کلینی است و جای دیگری نیامده است و در کتاب احتجاج طبرسی هم به همین مضمونی بود که خدمتتان خواندیم.

و این ظاهر حدیث همین طور که گفته شده ظاهرا امکان تشریف به خدمت امام بوده یعنی شخص در کوفه بوده. ببینید دو تا فقیه یکیش

گفت این کار را بکن و یکیش گفت این کار را نکن، می گوید چکار بکند؟ هر دو هم حدیث نقل می کنند، این جا از تعارض حدیث

سوال نمی کند، تعارض فقیهین سوال می کند. بعد هم می گوید یرجئه حتی یلقی من یخبره، این معلوم می شود که آن جا دارد یرجئه، لا تعمل حتی تلقی صاحبک. معلوم می شود امکان دسترسی به امام موجود بوده. ربطی به مانحن فیه یا زمان غیبت ندارد.

شاید این وظیفه سماعه بوده، عثمان واقفی است، سماعه واقفی نیست.

حدیث شماره ۳۳ در کتاب سرائر، عرض کردیم آخر سرائر معروف شده به مستطرفات یا نوادر، ایشان عده ای از کتب را آورده، خود صاحب سرائر ابن ادريس خودش از کسانی است که خبر را حجت نمی داند، البته آقایان بحث کردند که این احادیثی که ایشان آورده مثلاً مرسل است یا قابل قبول نیست، یکیش قابل قبول است و یکیش نیست. ما توضیحات را عرض کردیم. البته ما اعتقادمان این است که ابن ادريس به نظرم ۴۳، ۴۴، ۴۵ سالش بود. مرد دقیقی هست اما مثل بعضی ها هستند که کتابشان چاپ دوره اول اصولشان است، معلوم است که دوره اول فقهش است. مرد صاحب نظری است انصافاً اما خیلی آن دقت های لازم فقهاتی ندارد و قائل به حجیت خبر هم نیست، قاعدتاً روی خبر کار نکرده، کسی که قائل به حجیت خبر نیست دیگه قاعدتاً روی این عوامل کار نکرده است اما به هر حال چون نزدیک به شیخ طوسی است. ایشان نوه دختری پسر شیخ طوسی است، به هر حال مقداری از منابع اصحاب هنوز موجود بوده، ایشان در آخر کتاب، عرض کردم ما عده ای از کتب را داریم، فرض کنید شیخ مفید وقتی کتاب صلوۀ تمام می شود آخرش نوادر دارد، همین مقنعه شیخ با این که فقه است. خود صدوق در کتاب فقیه فرض کنید کتاب طلاق که تمام می شود نوادر ما يتعلق بالطلاق، ایشان نوادر را باب باب نیاورده، یک دفعه نوادر را آخر کتاب آورده است، آخر کتاب سرائر نوادری را به عنوان مستطرفات نقل کرده، این نقل ایشان ارزش تاریخی و علمی دارد. یعنی نوشته هایی در اختیار ایشان بوده ایشان از آن ها نقل کرده. اینها ارزش علمی این جوری دارد اما ارزش حجتیش خیلی مشکل است چون من عرض کردم یک بحث واقعیت ها و شواهد تاریخی است. یک بحث این است که به درد حجت فقیه و در فقه و در مسائل استنباط، ارزش این قسمتش خیلی کم است اما ارزش تاریخیش بالاست، نشان می دهد مقداری از کتبی که در آن وقت در حله موجود بوده و ایشان از آن نقل کرده است.

البته نظر ما بیشتر این بود که ایشان در حدیث فوق العاده ضعیف است اما جاهای دیگر هم دیدم ایشان نکاتی را در کتاب شناسی و حدیث شناسی نقل می کند به آن ضعف اولیه نیست، اما به هر حال قوی نیست اما اجمالا دارد و اشتباهات هم دارد، مثلاً نوشته هذا کتاب ابان، خیال کرده مال ابان ابن تغلب است، ملتفت نشده که ابان ابن تغلب در زمان امام صادق وفات کرده، ۱۴۱، ۱۴۲. آن وقت در همینی که ایشان به اسم ابان نقل می کند حدیثی فلان عن فلان عن الرضا علیه السلام. خب نمی شود کسی که زمان امام صادق فوت کرده با دو واسطه از امام رضا نقل بکند. خیلی واضح است، حالا چطور خود ایشان هم آورده ما در این متحریم، یعنی نشان می دهد که خیلی حدیث شناسی ایشان فوق العاده ضعیف است، مثلاً بگویند هذا کتاب ابان ابن تغلب، بعدش هم خودش نوشته صاحب الباقر و الصادق. خب چطور می شود صاحب الباقر و الصادق با دو واسطه از امام رضا نقل بکند.

علی ای حال کتاب مال ابان ابن محمد بزاز است، معروف به سندی ابن محمد، ایشان اشتباه کرده به ابان ابن تغلب.

اجمالاً کتاب های خوبی در اختیار ایشان بوده، خبرویت ندارد، خیلی آشنایی ندارد. یک کتابی بوده هذا کتاب الجامع، مثلاً پشتش شاید نوشته جامع، ایشان خیال کرده جامع بزنی است، به اسم جامع بزنی نقل کرده است، تصادفاً این حدیثی که معروف است و به دو واسطه هم، به دو سند هم نقل شده، علینا لقاء الاصول و علیکم التفریع، معروف شده به صحیحہ بزنی عن الرضا علیه السلام. این از همین جامع بزنی است، این اصلاً مجعول است، اصلاً کتاب اساس ندارد.

علی ای حال کیف ما کان، خیلی هم معروف در السن اصحاب است که علینا لقاء الاصول و علیکم التفریع، هم از امام صادق نقل شده و هم از امام رضا. هر دو در همین کتاب بزنی آمده، هیچ جای دیگری نیامده. هر دو در این سرائر ابن ادريس در جامع بزنی نقل کرده. عرض کردیم ظاهراً کتابی بوده پشتش بوده هذا کتاب جامع، ایشان خیال کرده جامع یعنی جامع بزنی. و مراد این بوده که مجموعه کتب بوده، جامع یعنی مجموعه. چند تا رساله بوده، چون ایشان تخصص نداشته، اشتباه کرده. توضیحات این مباحث دیگه جای خودش که الان فعلاً جایش این جا نیست.

اما اجمالا آن چه که نقل کرده دست ما ها بیفتد حالا فرض کنید همین که نقل شده، اجمالا ارزش تاریخی خوب است، مثلا همین مسائل الرجال ایشان از یک کتابی به نام مسائل الرجال و اجوبتها عن ابی الحسن الثالث، این مجموعه ای از مسائل رجال بوده که به حضرت هادی نوشتند. من یک وقتی عرض کردم تولید علم در قم کم بود، یکی از چیزهایی که در آن زمان بعضی هایش در قم شده همین است، توقیعات ائمه را جمع کردند یا خودشان توقیعات دارند مثل حمیری که به بقیه الله توقیع دارد، مثل صفار که به امام عسگری توقیعات دارد. مثل همین حمیری دیگه که توقیعات امام هادی را جمع کردند. این در قم بوده و بعد هم به بغداد آمده است. یکی از کتاب هایی که در آن زمان نسبتا در توقیعات ائمه بیش از بقیه شهرت داشته مجموعه توقیعاتی بوده که از امام هادی بوده، من عرض کردم انصافا خود علمای شیعه هم در این جهت کوتاهی دارند، فضلا عن دیگران. اگر مجموعه آن چه که از امام هادی مخصوصا در این توقیعات رسیده خیلی مطالب علمی عجیبی دارد، فراوان، خیلی نکات خاصی دارد. حالا چرا این اشتباه پیش آمده که نشده؟ چون در غالب توقیعات دارد که کتبتُ إلیه، ملتفت نشدند این إلیه یعنی امام هادی، اینها خیال کردند که توقیع مثلا معلوم نیست، مثلا مضمّر است. اینها توقیعاتی است که به امام هادی سلام الله علیه شده و این توقیعات خیلی تاثیرگذار است، انصافا اگر کار مستقلى روی این جهت بشود خیلی خوب است.

یکی از مجموعه توقیعات است، این یک توقیع نیست، یک کتابی بوده مجموعه چند تا از توقیعات، مثل استفتائاتی که الان، اجوبه الاستفتائات جمع می کنند، این دو سه توقیعات را، مثلا توقیعات حمیری، یکی از توقیعات بسیار بسیار معروف و مشهور در آن زمان مال محمد ابن عیسی ابن عبید یقطینی است که همین اخیرا اسمش را بردم، ایشان هم دارد. ایشان هم توقیعات امام هادی را دارد و انصافا هم این توقیعات خیلی با ارزش است، انصافا خیلی فوق العاده است.

یکیش هم در این کتاب سرائر آمده، احتیاج به یک شرحی دارد که من فقط اشاره ای کردم، شرحش طولانی است برای جای دیگه باشد. یکی از توقیعات مسائل محمد ابن علی ابن عیسی، حالا تصحیح اسم و این چه بوده و چه بوده، اینها دیگه یک شرحی دارد.

حدَّثنا محمد ابن احمد ابن محمد ابن زیاد بموسی ابن محمد و فلان، قال کتبتُ إلی الشیخ موسی الکاظم اعزه الله.

ظاهراً اشتباه شده، حالا چی شده و کجا اشتباه پیدا شده، چون ابی الحسن مطلقاً یا ابی الحسن اول حضرت موسی ابن جعفر است. این ابی الحسن اول، الی الشیخ موسی الکاظم، البته احتمالاً عده ای از توقیعاتی که در قم بوده از بعضی اهل سنت قم بوده که به حضرت نوشتند، این احتمالش هست. عرض کردم اینها احتیاج به یک شرح طولانی دارد که الان وقتش نیست.

به هر حال این الی الشیخ موسی الکاظم قطعاً غلط است، الی ابی الحسن الثالث است و تعجب می کنم خود مرحوم ابن ادریس ملتفت نشده، عنوانش این است، مسائل رجال و اجوبتها عن ابی الحسن الثالث، بعد می گوید الی الشیخ موسی الکاظم، من از خود مرحوم ابن ادریس تعجب می کنم مثل همان قصه ابان، توجه خودش بشود صاحب الباقر و الصادق، بعد به واسطه از امام رضا نقل می کند! من تعجب می کنم. شاید ایشان خیلی به قول مرحوم محقق حشویه بوده. حدیث را آورده ولو این که اصلاً سر و تهش به هم نخورد. آخه شما می گوید ابان صاحب الباقر و الصادق، چطور با دو واسطه از امام رضا نقل بکند؟ آخه معقول باشد!

علی ای حال، این عده ای از توقیعات را آورده و سألته علیه السلام عن العلم المنقول إلینا من آبائک و اجدادک احتمالاً این توقیعات از یک سنی بوده که در قم آمده، حالا توضیحاتش را یک وقت دیگه.

قد اختلف علينا فيه. كيف العمل به على اختلافه، أو الرد إليك فيما اختلف فيه، فكتب عليه السلام ما علمتم أنه قولنا، اصلاً ما علمتم اشاره به همین است، طرف سنی بوده، فالزموه و ما لم تعلموه فردّوه إلینا.

البته این اختلاف این معنایش تعارض حدیث هم نیست، مثلاً یک مطلبی نقل شده ممکن است تعارض در نقل باشد، تعارض در فتوا باشد، این روایت و این کتاب که الان مشکل دارد لکن این توقیع را بعینه مرحوم محمد ابن عیسی نقل کرده. شماره بعدی در بصائر الدرجات، این درست است.

حدثنا محمد ابن عیسی، این همین یقینی است، شرحش را دادم.

و محمد ابن عیسی به قم آمده، به ایران آمده، بزرگان قم با او ملاقات کردند، مثل علی ابن ابراهیم و مثل صفار.

اقرانی داود ابن فرقد الفارسی

عرض کردم متعارف بین علمای ما این است، مثلاً می گویند داود ابن فرقد فارسی، این غیر از داود ابن فرقد مشهور است. داود ابن فرقد الفارسی را نمی شناسیم، طبقه اش هم به ایشان نمی خورد. ایشان را نمی شناسیم. آن وقت متعارف این شده که می گویند این حدیث ضعیف است چون مجهول است، من عرض کردم این راه درستی نیست، چون اینها استفتائات است، شما الان استفتائاتی که بیت آقای خوئی پخش می کند، خود آن ها هم نمی شناسند این سائل کیست، طبیعتاً سائل را نمی شناسیم، کسی را که سوال می کند را نمی شناسیم، این استفتائات افراد شیعه هستند که عادتاً نمی شناسیم. اگر بنا بشود به جهالت اینها را رد بکنیم هیچ استفتائی سالم نمی ماند. این یک اشتباهی شده. در این جور استفتائات مهم نیست آن شخص را بشناسیم، مهم آن کسی است که آن را نقل می کند و خبرویت او، آن مهم است. خوب دقت کردید؟ نکته فنی را دقت بکنید، چون این زیاد شده، احادیث زیادی داریم محمد ابن عیسی عن فلان، قال کتبتُ إلیه، می گویند این شخص مجهول است، مثل همین جا الان، داود ابن فرقد فارسی مجهول است، قبول هم داریم مجهول است. چون استفتاء است و یک فرد شیعه است که نوشته، از امام سوال کرده، عادتاً نمی شناسیم یعنی طبیعی است که نشناسیم. همین بیوت علما که استفتائاتشان را چاپ می کنند خب سائل اسمش را می نویسد ولی خود آن بیت هم نمی شناسد که این کیست، این طبیعی است دیگه، این امر کاملاً طبیعی است. مباحث رجالی را آن جا مطرح نکنیم. کسی که در این جا مهم است آن ناقل است، ناقل محمد ابن عیسی است که ایشان شخصیت است. و إلا آن شخص را نمی شناسیم. آن وقت نکته مهم تر این است، ببینید محمد ابن عیسی می گوید اقرانی داود ابن فرقد کتابه الی ابی الحسن. من نامه اش را دیدم و جوابه بخطه، این ارزش دارد، آن داود ابن فرقد را نمی شناسیم، آن هیچ ارزش ندارد، آن سائل است و مستفتی است، ارزش ندارد. این که می گوید برای من خواند و من جواب را دیدم. به خط خود حضرت.

فقال نسالك عن العلم المنقول عن آبائك إلی آخره.

البته اقرانی باز غیر از این که و رأیت الجواب بخطه است. اقرانی یک احتمال دارد که بهش نشان نداد برایش خواند، این یکمی ضعیف می شود، اگر اقرانی به این معنا باشد ضعیف می شود.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه - ۲۰۲۲/۱۰/۱۸ - ۱۴۰۱/۰۷/۲۶

موضوع: خارج اصول فقه - تعادل

جلسه: ۱۰

صفحه ۲۰

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين